

امریزدان علیمردان

محمدلقا، سراینده بزرگی انسان و عشق پاک و اخلاق حمیده

«کس نمی پرسد ز احوال دل میرزاقا»

آتشی زد بر جگر وان شعله ناپیدا گذشت»

نیمه دوم عصر ۱۹ و نیمه اول عصر ۲۰ از جمله دوره های پرنشیب و فراز، ناآرام و برتشویش و پر از واقعه و حادثه های سیاسی و اجتماعی در تاریخ آسیای میانه و مخصوصاً تاریخ خلق تاجیک می باشد. بیشتر حیات شاعر خوش ذوق و با استعداد، ولی نهایت شکسته نفس و خاکسار، صابر متین اراده و راسخ اعتقاد محمدلقای دروازی در همین ایام نامساعد و پرماجرا و مشکل جریان یافته است و او چنین دشواری تعقیبات و فشار و محرومیت های این دوره را بی واسطه از سر گذرانده است.

آنچه تقدیر ازل رفت به نام تو لقا سر ز فرمان مکش و رد مکن آمده را

نام شاعر محمدلقا و لقب حرفه ای او میرزا بوده، «لقا»، «میرزا لقا» و «عطا» و «عطایی» تخلص های شاعری او می باشند که ادیب آنها را در طی زندگانی خویش مطابق تقاضای زمان و تأمین بی خطری خویش و اهل خانواده اش برگزیده است. در هر صورت اشعار دو دیوان و شعرهای پراکنده دیگر محمدلقا با تخلص های لقا و میرزاقا ایجاد گردیده، آثار دوره فراری شدن و در افغانستان بودن او اساساً با تخلص «عطا» و عطایی تألیف یافته اند.

موافق معلوماتی که در ورق اول کتاب «قصص الانبیاء» با دست خود محمدلقا درج گردیده، او در سال ۱۲۹۴ هجری قمری مطابق با ۱۸۸۷ میلادی در روستای یاگید ناحیه درواز ولایت مختار کوهستان بدخشان به دنیا آمده است. هنگام کودکی پدر دهقان و کم زمینش نادرشاه

به موضع وسیع و پر آب رَوَناو، که در سطح بلند و بین چهار عقبهٔ پربرف قرار دارد، می‌کودد و به آباد ساختن آن دیار کمر همت می‌بندد. بنابر این محمدلقای خردسال هم همراه تمام اهل خانواده به روناو می‌رود و زندگی او در آنجا ادامه می‌یابد. هرچند که شوق و هوس محمدلقا به آموختن خط و سواد از سن خردسالی بیدار گردید و او در همین ایام برخی از سوره‌های کلام‌الله و اشعار گذشتگان را بدون درک مضمون و مطلب آنها از یاد کرده بود، اما به طور رسمی سوادآموزی این کودک حساس و تشنهٔ دانش در روستای روناو در نزد ملا خواجه‌داد آغاز یافته، همگی یک سال ادامه یافت. اما علی‌رغم این مدت کوتاه تحصیل، محمدلقا خواندن و نوشتن فارسی را فرا می‌گیرد و از این به بعد، از مصاحبه و گفتگوی اهل علم و ادب در موضع‌ها و حالت‌های گوناگون، پند و اندرز پیران حیات‌دیده و مطالعهٔ کتابهای دسترس به این حقیقت پی می‌برد که فرا گرفتن انواع دانش به فرمودهٔ خدا و رسول وسیلهٔ شناخت حق می‌باشد. از این جاست که محبت و دلبستگی و باوری محمدلقای جوان به این گشودن درهای بسته و رازهای نهفته، مخزن معرفت خلقت عالم و آدم و تقویت و افزایش عقل و خرد، روز به روز بیشتر می‌گردد و تقریباً تمام وقت خویش را برای به دست آوردن آن صرف می‌نماید. در نتیجهٔ چنین صداقت و اخلاص، اعتقاد کامل، عزم و ارادهٔ متین و سعی و تلاش پیوسته به او میسر می‌گردد که در مدتی نه چندان طولانی اصول علوم سنتی شرعی را فرا گرفته، به اکتساب علوم الهیات، فقه، حدیث، قرآن، تفسیر و تأویل و دیگر رشته‌های علوم عقلی و نقلی، علم ادب و عروض، تعلیمات مذاهب دین اسلام و جریان‌های تصوف مشغول شود و از تمام وسایل و امکانات در راه تکمیل و توسعهٔ دانش‌های حاصل‌نموده‌اش منتظم و هدفمندانه استفاده برد. در داخل برخی کتاب‌ها که اکثر آنها تاکنون در خاندان ورثهٔ این مرد علم و ادب‌دوست باقی مانده‌اند، سیاه‌نویس مکتوب‌هایی که او برای کارگران مهاجر دروازی که در

ابتدای عصر ۲۰ در بخارا و قوقند بوده‌اند، نوشته و از آنها درخواست خرید و فرستادن این یا آن کتاب کمیافت را کرده، مشاهده می‌کنیم.

در این دوره، یکی از دانشمندان علوم شرعی به نام ملا عثمان بعد از ختم مدرسه کابل به روناو آمده، به قبول و تعلیم خواهشمندان تحصیل مسائل شرعی شغل می‌ورزد. در ردیف دیگر داوطلبان محمداً هم به نزد او آمده، خواهش تحصیل «مختصر» را می‌نماید. اما هنگام مصاحبه راجع به نکات مهم اثر مذکور ملا عثمان از آمادگی و دایره وسیع دانش محمداً اظهار شگفتی نموده، ذکاوت و ذهن قوی او را تحسین می‌کند. محمداً مدتی (حدود یک ماه) در شغنان ولایت بدخشان زیسته، با نمایندگان علم و ادب آن سرزمین همصحب می‌گردد که آنها هم به پختگی و عمق دانش را او در حوزه علوم مربوط به قرآن و حدیث و تعلیمات انواع مذاهب اسلامی اعتراف کرده‌اند. همچنین، موافق نقل بابای مقصدشاه پیک‌شاه (برادرزاده محمداً) برادر کوچک ادیب ملا امیرشاه در مدرسه‌های دره ناحیه دشت جُم و غیش ناحیه مؤمن‌آباد تحصیل کرده، انواع دانشهای رسمی را آموخته بود.

مطابق یادداشت فرزند محمداً - علیمردان، باری اهل ادب تمام درواز به نزد شه به قلعه خم دعوت می‌شوند. در این محفل نماینده دربار امیر عالمخان، مردی صاحب طبع شاعری و پیشه خطاطی و میرزایی هم حضور داشته است. او هنگام مصاحبه با اندیشه، طبع شاعری و نمونه‌های اشعار و قطعه‌های خوشنویسی محمداً آشنا گردیده، بسیار متأثر و خوشنود می‌شود و به دربار امیر رفتن ادیب را مصلحت می‌دهد. اما محمداً، دهقان‌زاده‌ای دهاتی مانند خود را سزاوار چنین دربار مجلا و عالی نبودن را بهانه آورده، مصلحت او را نمی‌پذیرد. صرف نظر از این، با دستور مکتوب از دیوانخانه امیر بخارا، محمداً از پرداختن خراج عشر معاف شده است (نسخه این دستور در میان کتاب‌های محمداً تا حال باقی مانده است).

در این ایام در دیهه روناو چند جوان تحصیلکرده جمع آمده بودند. با پیشنهاد و کوشش محمدلقا و موافقت اشخاص بانفوذ در دیهه مکتب ساخته شده، تمام جوانان به تحصیل جلب می‌شوند.

محمدلقای دانشمند و شاعر پس از فرا گرفتن ساحه‌های علم و دانش آن روزگار دوایر فرهنگی آسیای میانه، تعلیمات مذاهب اسلامی، مطالعه پیوسته آثار گذشتگان و با دیده عبرت مشاهده نمودن واقعه‌ها و حوادث آن ایام ناآرام، به این نتیجه منطقی می‌رسد که همه چیز در این عالم موقتی و گذرا است و یگانه چیزی که از انسان می‌تواند باقی بماند، سخن پرارزش و آن هم به شکل مکتوب است. بی‌سبب نیست که او در آخر دیوان اشعار اولیه خود، این بیت بسیار ساده و حکیمانه شاعری نامعلوم را آورده است:

خط در ورق دهر بماند صد سال بیچاره نویسنده که در خاک رود

با درنظرداشت چنین وضع ناپایدار عمر و بی‌وفایی دنیای سرشار فریب و آشوب، بی‌مهری اهل زمانه و ناآرامی و فتنه ایام، محمدلقا پرهیزگاری، ایمان، رعایت اخلاق حمیده، نیکوکاری و دستگیری و دلداری بینوایان و افتادگان را پیشه خود قرار داده، با دوستان مروّت و با دشمنان مدارا را در جاده مناسبت با مردمان گوناگون شعار خود می‌سازد. محمدلقا از این نوع جریان گرفتن اوضاع حیات، حکمفرما گردیدن بی‌نظمی و تبهکاری و اخلاق رذیله در جامعه، روز از روز بدتر شدن احوال مردم و به گرداب خرابی افتادن مملکت بسیار مأیوس و غمگین گردیده، یگانه وسیله فراموش کردن این وضع تباه و غم و غصه را در رو آوردن به معرفت و تکمیل معنویات می‌داند. او در یکی از غزل‌های خود چنین وضع نابسامان و نامطلوب ابتدای قرن ۲۰ را این طور به رشته تحریر کشیده است:

فتنه و آشوب جهان سر گرفت

ملک از افعال بدان در گرفت

چون مگس از ما و منی سر کشید
 بین که هما را به تَه پر گرفت...
 شیر و پلنگان همه عاجز شدند
 مسکنشان روبه لاغر گرفت
 قیمت دُر در پس خرمهره ماند
 مس سیه روشنی زر گرفت
 گشت پری در پس پرده نهان
 دیو لعین زینت و زیور گرفت
 ظلمت کفر آمد و ایمان ستیر
 سنگ تکبَر ره گوهر گرفت
 عالم و درویش قناعت پذیر
 جهل بیفزود و خطا برگرفت
 گندم و جو هر دو شدند تیره بخت
 لذتشان ارزن و جو در گرفت
 زینت طاوس و پر و بال او
 کرکس مردار مکدر گرفت...
 کودک از استاد بیاموخت علم
 پس سر استاد به خنجر گرفت
 سال غَرک آمد و ای مردمان
 جنگ و جدل در همه کشور گرفت
 مُلک و مَلِک، ملت و دین گشت بر

هر که به خود مذهب دیگر گرفت
راه نکو یافت هر آن کس که او
پیروی آل پیمبر گرفت
مرغ دلت از قفس تن لقا
نالۀ قمری و کبوتر گرفت

طبق تأکید شاعر که در «ساقی‌نامه» اش به نظر می‌رسد، هنگام ترتیب دادن دیوان اشعار (سال ۱۳۲۸ هـ./ ۱۹۱۰ م.) سن او به ۳۵ سالگی رسیده است، اما در طول این مدت او فقط رنج و مشقت دیده، در دنیا فریب و مکر و غدر و ناراستی را مشاهده نموده است. به اندیشهٔ محمدلقا یگانه واسطهٔ رهایی از چنین وضع نامطلوب به عشق و می، یعنی محبت خداوند و نیایش روی آوردن می‌باشد:

به جز عشق بنیاد دیگر خراب به شاه و گدا، به شیخ و به شاب
بود عشق تو باقی دیگر فنا مرا عشق تو باد پششت و پناه
به جان بندهٔ عشقم و می‌پرست به جز عشق هر چه بود فانی است

همین وضع نامنظم و نامقبول پرتشویش در منطقه و زندگی خراب و طاقت‌فرسای عامهٔ مردم بعد هم ادامه می‌یابد. منفعت‌جویی حکومت پادشاهی روسیه (زیر شعار گور سوزد و دیگ جوشد) و ظلم و تعدی امارت بخارا در این دوره شدیدتر گردیده، احوال کشور و مردم را مشکل‌تر و تباہتر می‌کند. این حالت محمدلقا را همچون یک ضیائی وطن‌خواه و مردم‌دوست بسیار متأثر و آزرده و غمگین می‌ساخت. از این جاست که او از غلبهٔ انقلاب اکتبر و به سر قدرت آمدن حکومت شوروی چندان ملول و ناراحت نشد و برعکس از این امر امید جاری شدن عدالت و بهبودی زندگی را هم داشت. بی‌سبب نیست که تا اندازهٔ امکان از این حکومت دستگیری و پشتیبانی هم کرده است. این کار نیک و خیر محمدلقا اساساً به

نجات دادن مردم و مال و دارایی و زن و فرزند آنها از غارت و تاراج شورشیان معطوف شده بود. در میان شورشیان آدمهای سخن‌فهم و صاحب‌اعتماد کم نبودند. بنابر این محمداً به وسیله سخن و بیان طلبات دین و آیین دل آنها را نرم و حس انسانی و دینداری آنها را بیدار می‌ساخت.

سالهای ۲۰ تا ۳۰ قرن ۲۰ دوره غلبه انقلاب اکتبر، برقرار نمودن ساختار شوروی و شدت گرفتن مبارزه سخت طبقاتی می‌باشد. در عملی نمودن نیات و هدفهای به ظاهر نجیب و انسان‌پرورانه آن، بسیاری وقت‌ها، متأسفانه به دلیل اشتباک‌کاری، تر و خشک برابر می‌سوخت. در این بحبوحه نیز اشخاصی خودخواه و منفعت‌طلب که تصادفاً عضو یکی از ارگانهای حزب حاکم هم بودند، برای خودنمایی، نشان دادن صداقت و اخلاص به طمع احراز پست و مقامی، یا رسیدن به منفعتی، به تهمت و بدگویی در حق اشخاص بی‌گناه دست می‌زدند. البته، به مرور مستحکم گردیدن ساختار شوروی، این نوع اشخاص بدخواه و بداندیش و خودخواه و تملق‌کار به جزای سزاوار رسیدند. اما متأسفانه تا به وقوع پیوستن این امر، بر اثر فعالیتهای نحس و خیانتکارانه چنین «فعالان از خدا بی‌خبر» هزاران خانواده به گرداب غم و غصه و خرابی افتادند و از جمله منجر به فرار روشنفکران و نمایندگان علم و ادب به خارج از کشور و ترک یار و دیار، زن و فرزند و مسکن گردید. یکی از این اشخاص که به چنین وضعی گرفتار شد، محمدلقای دهقان‌پیشه، ولی سخن‌شناس و سخنور، کتابدار و کتاب‌دوست و از انواع دانش بهره‌ور و خداجو بود.

در اول سالهای ۳۰ عصر ۲۰ که در مملکت شوروی معرکه انقلاب مدنی به جوش و خروش و شور و شوق می‌گذشت، محمداً (مثل بسیاری از افراد بانفوذ و صاحب احترام آن ایام) با تهمت بدخواهان و از خدا بی‌خبران مورد تعقیب شدید قرار می‌گیرد و مجبور می‌شود که با اهل خانواده‌اش به آن سوی دریای پنج پناه برد. می‌گویند که تا سال ۱۹۳۶ سرحد بین

اتحاد شوروی و افغانستان چندان مستحکم و مسدود نبوده است و رفت و آمد نسبتاً آسان و بدون تعقیب صورت می‌گرفته است. در آن سوی مرز هم وضع چندان آرام نبود و موافق سیاست حکومت آن وقت افغانستان، مردم تاجیک کنار ساحل دریای پنج را به دیگر قسمتهای افغانستان کوچ می‌دادند. از این جهت محمداً از روی حکمت «خاک وطن از لاله و ریحان بهتر» عمل نموده، بعد از مدتی با مصلحت و دستگیری نمایندگان حکومت شوروی باز به وطن برمی‌گردد. با وجود این نوع سازگاری و موافقت، دیری نگذشت که او را از حقوق آزادی محروم می‌سازند. پس از چند سال در مملکت (۱۹۳۶-۱۹۳۷) باز پالودن جامعه از عناصر نامقبول، خصوصاً روشنفکران سابق آغاز می‌گردد و باز تعقیب و آوارگی محمداً و فعالیتش شدن بدخواهان او «فعالان» اوج می‌گیرد. محمداً یگانه راه خلاصی را در گریختن و در غار و کمر کوه‌ها پناه بردن می‌داند. او در این دوره بیشتر در غارهای اطراف دیهه روناو و در ایام سرما در خانه‌های اشخاص دوست و معتمد آقسوی و شغنان ناحیه خاولینگ، بالادره ناحیه دشت‌جُم و ناحیه شورآباد پنهان می‌گردید و تقریباً تمام وقتش را به مطالعه کتاب و گفتن شعر صرف می‌کرد. هر چند که «مقصر» اساسی این احوال و گرفتاری محمداً، کتابهای به خط فارسی دستنویس و چاپشده‌ای بود که او جمع‌آوری نموده بود، اما هیچ گاه او از آنها دلگرانی نداشت و در راه نگهداشت آنها چون آثار معنوی و هادی راه حق غمخواری مخصوص ظاهر می‌ساخت. او کتابها را عادتاً در صندوقها و در غارهای کس‌ناگذر پنهان می‌کرد. محمداً در باب نگهداری کتاب نهایت سختگیر بود و به کسی حتی موقتاً و به عاریت دادن آن را هم روا نمی‌دانست:

بردیم در این کتاب ما رنج بسی معشوقه جان ماست در هر نفسی
گفتند به عاریت بده تا خوانیم معشوقه به عاریت نداده‌ست کسی

محمداقا قریب دو سال در به در گشت و در کوه و پشته در حالت پنهانی با عذاب و مشقت زندگی کرد، اما سیاست آنوقت حکومت شوروی هیچ ملایم‌تر نشد. محمداقا از چنین وضع طاقت‌فرسا و تهدید و فشار اشخاص تنگ‌نظر و صاحب‌منصب نهایت دلگیر و آزرده‌خاطر گردیده، همین حالت حیات خود را به طور خیلی واقعی به رشته نظم کشیده است:

عاصی و عاجز و حیرانم، خدایا دستگیر
موسفید و پیر نادانم، خدایا دستگیر
چند سالی شد که از خوف و ز بیم دشمنان
بر مثال بید لرزانم، خدایا دستگیر
باز یک سال است که در قصدم فتاده دشمنان
زین سبب هرسو گریزانم، خدایا دستگیر
جانب قشلاق نتوانم روم شب یا به روز
همچو آهو در بیابانم، خدایا دستگیر
جای گشتارم شب است و روز یکجا مثل بوم
در میان غار پنهانم، خدایا دستگیر
گاه خود را بی تو بینم باز از خوف عدو
دلفگار و زار و نالانم، خدایا دستگیر
گاه لطف را به خود همراه بینم، ربنا
من به لطف نیز شادانم، خدایا دستگیر
من عطای خسته و زار و ضعیف و ناتوان
از ترحم ساز شادانم، خدایا دستگیر

محمداً از چنین بی‌عدالتی و ناآرامی‌های زمان و ناآسودگی حیاتش بسیار مأیوس و غمگین گردیده، از این نوع با درد و الم‌ها سپری شدن عمر عزیزش افسوس می‌خورد:

ضایع عمرم که اندر کاهش دنیا گذشت
از جوانی تا به پیری در غم و غمها گذشت...
من به این دنیا به دل چندین هوس‌ها داشتم
در دلم چندین هوس‌ها ماند و این دنیا گذشت

عاقبت او مجبور می‌شود که ترک یار و دیار و زن و فرزندان نموده، باز به افغانستان پناه برد. این دفعه او جای زیست خود را از ساحل دریای پنج و ناحیه درواز دورتر انتخاب کرده، حتی تخلص شاعری خود را نیز دیگر می‌سازد (یعنی عطا یا عطایی را تخلص انتخاب می‌کند). محمداً می‌خواست به این واسطه اهل خانواده‌اش را از تعقیب و تهدید سیاست و سیاستمداران زمان ایمن نگاه دارد. اما بر سر خانواده او چه سختی و مشکلی‌هایی که در آن روزگار نیاوردند. مال و ملک این خاندان که اکثر اعضایش قابلیت کار کردن نداشتند، کاملاً مصادره شدند. نظارت و تهدید بعضی اداره‌ها از اعضای این خاندان اذیت کشیده تقریباً تا سالهای ۷۰ قرن ۲۰ دوام می‌کند، اما چون این عمل تداوم می‌یافت، بنابر این آنها به این رفتار عادت کرده، بی‌توجه مناسب می‌نمودند.

این که محمداً بعداً در کدام روستای افغانستان زیسته، به چه کاری شغل ورزیده (بنا به قولی به تعلیم و تدریس پرداخته)، به غیر از تهیه دیوان اشعار سوم، چه تألیفات دیگری داشته و دقیقاً چه تاریخی در گذشته است، تاکنون بر ما معلوم نگردیده است، اما از روی برخی قرائن، محمداً در دهه ۷۰ سده ۲۰ دار فانی را وداع نموده است.

از ایام فرار کردن محمداً از وطن تاکنون سالهای زیادی گذشته است، اما تا حال مردمان ناحیه‌های درواز، دشت جم، شورآباد، مؤمن‌آباد، واسع، میرسعید علی همدانی، فرخار،

خاولینگ و ولایت بدخشان افغانستان نام او را با کمال احترام به زبان می‌گیرند و شهرت او در این نواحی همچنان پابرجاست. در یکی از ستون‌های مسجد روستای دشت جم این قطعهٔ محمدلقا کنده شده است:

یا رب چه کنم که حق همین می‌خواهد نعمت همه بر دشمن دین می‌خواهد
فرعون لعین نشسته بر تخت زرین موسی ز خدا ننان جوین می‌خواهد

برخی از اشعار شاعر شیرین‌سخن را سرایندگان مردمی به آهنگ درآورده در مناسبت‌های مختلف می‌سرایند. از جمله خوانندگان معروف آدینه هاشم‌اف، فیض‌علی حسن‌اف، رضوان‌شاه اهماشایف و امثال اینها شعرهای محمدلقا را با آهنگ‌های دلنشین به حد نهایت جذاب سراییده‌اند و امروز هم می‌سرایند. البته علت از بر نمودن اشعار محمدلقا توسط خوانندگان و با آهنگ‌های موافق سراییدن اشعارش به وسیلهٔ سرایندگان مردمی و عموماً مقبولیت و نشر اشعار او در میان ساکنان ناحیه‌های گوناگون تاجیکستان، طرز بیان ساده و شیوا و بیان مسائلی است که واقعاً در بین عامهٔ مردم احساس می‌شود.

از آثار محمدلقا آنچه تاکنون به دست آمده است، دو دیوان اشعار، شعرهای در ورق‌های پراکنده و همچنین قطعه‌های زیاد مشق خط و خطاطی‌شده می‌باشد. این مقدار اشعار تا سن ۶۰ سالگی محمدلقا تألیف یافته است. غیر از اینها، محمدلقا پیش از فراری شدن کتاب نظم مخصوصی در مدح و ثنای بزرگان دین نوشته بود، که این کتاب هنگام بیرون کشیدن جسد جوانی دروازی از رود پنج توسط مرزبانان شوروی، از بغل او کشف شد. سرنوشت آن کتاب تاکنون بر کسی نشد. به احتمال زیاد پس از معین نمودن مضمون و موضوع، آن کتاب را نابود ساخته‌اند، زیرا این نوع رفتارهای قدرت حاکمیت با میراث تحریر شده به خط فارسی، در آن ایام رخدادی معمولی بود. برخی دیگر از شعرهای محمدلقا که با دست خود او نوشته شده و به دوستان ارادتمندش از ناحیه‌های شورآباد، دشت جم سابق و خاولینگ تقدیم شده بودند، تا

امروز در دست ورثه آن مرحوم محفوظ می‌باشند. بعضی از این شعرها با درخواست آن دوستان با شیوه گفتار شیرین مردم درواز انشا گردیده‌اند. موافق شهادت خالدانان، محمدلقا اشعار بعد از فراری شدن به افغانستان، اشعارش را به شکل دیوانی مستقل درآورده است.

چنان که از این معلومات بسیار هم مختصر برمی‌آید، محمدلقا شاعر برکمال و پرمحصول بوده است و از میان شعرای اواخر سده ۱۹ و نیمه اول سده ۲۰ بخارای شرقی، کمتر شاعری دیده می‌شود که در انواع قالبهای شعری سه دیوان نوشته و در میان عامه مردم به درجه او شهرت یافته باشد. اما متأسفانه، به سبب سیاست و ایدئولوژی آن دوره، آثار و نوشته‌های محمدلقا تاکنون به طور شایسته مورد تحقیق و بررسی قرار نگرفته‌اند. اولین بار عالم شوروی روس س.ا. کلیمچاتسکی در مقاله‌ای با نام «فهلویات درواز» در ردیف شماری از شاعران محلی درواز، در خصوص محمدلقا هم قدری معلومات عمومی شرح‌حالی داده، یک شعر با لهجه دروازی او را نمونه می‌آورد.^۲

بعد از این در سالهای ۸۰-۹۰ سده ۲۰ ذکر نام محمدلقا و بعضی معلومات راجع به او در کارهای امیرییک حبیباف که به معرفی شعر و شاعری در ناحیه‌های بخارای شرقی اختصاص دارد، به نظر می‌رسد. اما باعث تأسف است که در آن اثرها بدون تفحص و سنجش ضروری گاه او میرزا لقای یاگیتی (یاگید نام زادگاه حقیقی شاعر در ناحیه درواز است) و گاه محمدلقای کولابی (از ناحیه شورآباد) خوانده شده، منشأ او هم از ملک‌های گوناگون دانسته می‌شود.^۳ دوم این که نظر آ. حبیباف راجع به حیات و ایجادیات محمدلقا هم به استثنای غزل نمونه آورده شده («ای شوخ، به مثل تو ستمگار ندیدم») با حقیقت مطابقت نمی‌کند. بعداً آ. حبیباف همین گوناگونی و نقصان معلومات دایر به محمدلقا در کتاب‌های پیین خود را پی برده، در مجموعه «گنج زرافشان» راجع به حیات و ایجادیات شاعر مقاله‌ای جداگانه و معتمدتر درج می‌نماید و از دیوان نخستین سخنور سه غزل مکمل نمونه می‌آورد.^۴ سال ۱۹۹۰

از آنجا که اکثر اشعار دو دیوان دسترس ما گردیده شاعر را غزلیات تشکیل می‌دهد، بنابر این در آنها از روی سنت جنبه‌های گوناگون موضوع نهایت وسیع و بی‌زوال عشق، خصوصاً عشق الهی و مسایل به آن مربوط انعکاس یافته است. از این جهت در آنها پاک و بی‌آلایش نگاه داشتن این حسیات نجیب و ازلی انسانی پیوسته تأکید و ترغیب می‌شود.

در آثار شاعر به بیان مسئله‌های اخلاقی نیز دقت مخصوص و زیاد داده شده است. این موضوع اگر از یک جانب با رعایت سنت قدیمی و دامنه‌دار ادبیات فارس و تاجیک و اهمیت آن در همهٔ دور و زمان ارتباط داشته باشد، اما از جانب دیگر، به دلیل آن که در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ از جهت اوج گرفتن نابسامانی‌ها و کشمکش‌ها، رواج یافتن دروغ‌گویی، فتنه‌انگیزی، بدخواهی، بی‌حیایی، تهمت و ناراستی، منفعت‌جویی، شهرت‌خواهی و شکستن معیارهای اخلاقی رونق یافته بود، اهمیت ترغیب و تشویق این مسئلهٔ مهم حیاتی جامعه بیش از پیش احساس می‌گردد.

گر مرد خردوری اگر دانشمند
این هفت خصال را به جانت پیوند

طاعات حق و تواضع و صبر و کرم کم آزاری، قناعت و اخلاق پسند

٤:

از هزل و دروغ و فحش پرهیز نکوست چون آتش دوزخند اندر ته پوست

ایمان بسوزند چنان که واقف نشوی زنهار بگریز و دل به خلق خویش بند

در تمام آثار محمداً تقریباً هیچ شعری یافت نمی‌شود که در ارتباط با مسائل اخلاقی نباشد. او از ناپایداری حیات، گذرنده بودن عمر و موقتی بودن ثروت و مال و بی‌وفایی عالم با درد و حسرت سخن رانده، در چنین حالت هم رعایت ادب را شرط و ضرور می‌داند:

ای بی‌خبر، اندیشه کن، آخر ز دنیا می‌روی
عجز و ادب را پیشه کن، آخر ز دنیا می‌روی
نه ملک می‌ماند، نه زر، نه مال و میراث پدر
از حب دنیا درگذر، آخر ز دنیا می‌روی
در پیش تو راه دراز، برخیز و بر خود توشه ساز
در حشر گردی سرفراز، آخر ز دنیا می‌روی
تکیه به اقبال جهان هرگز مکن، ای نوجوان
عمرت نباشد جاودان، آخر ز دنیا می‌روی
مرگ است دایم در کمین، زنهار غافل کم نشین
تحقیق کن خود را ببین، آخر ز دنیا می‌روی
در این سرای عاریت باشد خطا دل بستنت
ویران شود این مسکنت، آخر ز دنیا می‌روی
خود را عرض پنداشتی، تخم خرد کم کاشتی
مقصود خود بگذاشتی، آخر ز دنیا می‌روی
بنگر خود اصل جوهری، ره جانب معنی بری
یابی نشان سروری، آخر ز دنیا می‌روی
روزی اجل آید به سر، ماند زر و مال و پسر
زن می‌کند شوی دیگر، آخر ز دنیا می‌روی

کن فکر روز واپسین، آخر ز دنیا می روی

چنانکه در بالا هم اشاره کردیم، محمداً مردی نهایت راسخ‌اعتقاد و دیندار، اما نه زاهد خشک و متعصب بوده، بلکه برای به مقصد رسیدن ملک نسبتاً آسوده، در رونا و مسکن اختیار کرده، پیوسته به کار دهقانی شغل می‌ورزید و کوشش می‌کرد که همرنگ جماعت باشد و از مردم فرق نکند. به قول آنهایی که او را دیده‌اند، او مردی بسیار فروتن، شکسته‌نفس، مهربان، قناعت‌پیشه، آزاده، نیک‌خواه همگان، شب‌زنده‌دار، دلیر و کتاب‌دوست بوده است. اما متأسفانه، از ناآرامی زمان زندگی، چنین مرد خاکسار در آن گوشهٔ دور دست هم آسوده جریان نمی‌یابد و او پیوسته هدف تهدید و تعقیب و تیر ملامت روزگار بدخواهان این‌الوقت قرار گرفته است. از این جاست که محمداً از چنین شکل‌گیری احوالش از دل پردرد آهی جگرسوز می‌کشد و افسوس می‌خورد:

بر حال خود، ای اهل وفا، زار بگیریم
باید که به خود اندک و بسیار بگیریم
هم عمر ز کف رفت و نشد حاصل من هیچ
از فتنهٔ دوران سستگار بگیریم
در بحر غم فرقت جانانه چو غرقم
شیدایم و از دوری دلدار بگیریم
منصور به سردار شد از سِرِّ انا الحق
از اجز من اندر قدم دار بگیریم
می‌باید از این دار فنا رفت تهی‌دست
زین عمر و از این محنت بسیار بگیریم

ای دوست، لقا هردو جهان بی تو نجوید
 جویای توام بهر تو ای یار بگیریم
 به اعتبار نگرفتن رسم و آیین و طلبات اخلاق سنتی و حکمفرما گردیدن رفتار و
 کردارهای نامطلوب و ناشایسته در روزگار شاعر حادثه معمولی بوده است:
 عجب رسم، ای مسلمانان، در این آخر زمان دیدم
 که بی مهری و بی رحمی میان مردمان دیدم
 همه غرقاب بحر علم، اما از عمل کوتاه
 یکی نادان نمی بینم همه را نکته دان دیدم
 ز قول پیر کوهستان حدیث سید کونین
 عمل دین را جسد باشد علم را همچو جان دیدم
 ز علم بی عمل هر کس کند دینش ندارد جان
 چو علم بی عمل را من به شکل مردگان دیدم
 زنان مر شوهران را شو پسرها چون پدر گشته
 پی مردان دوییدن ها از این نو دختران دیدم
 برادرها به یکدیگر ز بهر لقمه ای دشمن
 هوا و حرص بی حد در دل پیر و جوان دیدم
 چو طالبها که در مکتب همیشه علم آموزند
 به استادان خود بعضی از آنها خصم جان دیدم
 پری در پرده پنهان است ز دیوان زینت و عشوه
 هوا و کبر و خودبینی ز جمع ناکسان دیدم
 ز قید فتنه دوران لقا را حق نگه دارد

به عون الله که احسانی من از شاه جهان دیدم

اشعار در این نوع موضوع و وضع حیات سروده محمدلقا، هم در دیوان‌های اشعار او زیاد مشاهده می‌شود. مطالعه آنها روشن نشان می‌دهد که محمدلقا شاعری حساس و اندیشه‌مند، نکته‌سنج، دقیق‌نظر و واقع‌بین بوده، مسائل گوناگون حیات اجتماعی و معنوی را مورد بیان قرار داده است.

باید یادآوری کرد که اشعار محمدلقا در شکل‌های گوناگون شعر غنایی از قبیل غزل، رباعی، قطعه، مخمس، مستزاد و مثنوی سروده شده‌اند. بخش اساسی دیوان‌های او را غزلیات، رباعیات و قطعات تشکیل می‌دهند. در دیوان‌های شاعر یکچند مناجات، ساقی‌نامه، نوروزنامه هم جای دارند که آنها از دایره وسیع توجه و آگاهی محمدلقا از انواع قالب‌های شعر کلاسیکی فارس و تاجیک و طلبات آنها گواهی می‌دهد. او برای روشن و تأثیربخش و جذاب و خاطرنشین بیان نمودن افکار و هدفهایش از صنایع لفظی و معنوی به طور ضروری و موافق دایره درک عامه مردم استفاده می‌برد.

البته در حجم یک مقاله در خصوص حیات و آثار باقیمانده محمدلقا، دادن معلومات نسبتاً مکمل و معرفی انواع اشعار او و خصوصیت‌های آنها امری محال است. نسخه‌های خطی دیوان‌های اشعار، بعضی کتاب‌های دیگر و قطعات زیاد خوشنویسی شده و ورق‌های مشق خط باقی‌مانده از او هم گواهی می‌دهد که او یکی از خطاطان ماهر زمان خود بوده است. در نزد کدام استاد مشق خط و خوشنویسی آموخته، معلوم نیست.

اینک نمونه‌ای چند از اشعار محمدلقا:

اگر در غربت افتادی لب از نام و نصب مگشا
اگر خود خیره‌سر باشی سخن از فضل و آب مگشا
به نزد بی‌خرد نبود روا سازی شکرریزی

دری از عالم تحقیق با هر بی ادب مگشا
 در این محفل نشاید بود مغرور هواگیری
 به مدح ناکسان تا می توانی هیچ لب مگشا
 به دکانی که صرافان معنی گفتگو دارند
 خمش بنشین خریداری و الفاظ عجب مگشا
 اگر روزانه اندر بند یا قید هوایی تو
 زبان را جز به ذکر دوست در پیوند شب مگشا
 به زیر بار فرمان باش و سر هرگز مپیچ از امر
 به روی بینوایان هیچ وقت خشم و غضب مگشا
 اگر داری دواایی رو تو در وادی بیماران
 نداری داروی معنی تو طومار سبب مگشا
 اگر از چشمه معنی لقا یک جرعه نوشیدی
 زبان فهم در اوصاف هر آب عنب مگشا

درون سینه دل از هجر یار گرید و نالد
 ز نامناسبی روزگار گرید و نالد
 کسی که آخر کار جهان بدید به تحقیق
 به آه و ناله شب های تار گرید و نالد
 فتاده است به زندان تنگ و تاریک دهر او
 به یمن مرحمت کردگار گرید و نالد
 فراق دوست عزیزان چه مشکل است مپرسید
 که چشم عقل و خرد اشکبار گرید و نالد

در این دیار ندیدم یکی رفیق خردور
 نه همدمی که به عشق نگار گرید و نالد
 لقا هر آن که در این دامگه فتاد به ناگاه
 به یاد دوست کند جان نثار و گرید و نالد

ای شوخ به مثل تو ستمگار ندیدم
 خوشتر ز رخت لاله و گلزار ندیدم
 اندر سر بازار محبت بنشستم
 غیر از تو دگر هیچ خریدار ندیدم
 از اصل وفا دیدم و ناصل جفا کرد
 مثل تو دگر یار وفادار ندیدم
 از کلفت و غم در دل من چند اثر کرد
 مانند تو من عاشق غمخوار ندیدم
 خوبان جهان سرخ و سفید چند ببوشند
 با مثل تو من کرته گلنار ندیدم
 چندی که لقا در غم عشق تو بنالید
 یک بوسه از آن لعل شکر بار ندیدم

رباعیات

ای یار قدم بنه به کاشانه ما تا خلد شود کلبه ویرانه ما
 از شمع رخت عالم جان روشن کن ساکن شو و فیض ریز در خانه ما

ایام همیشگی به کامت باد!! خوش دولت عمر بردوامت باد!!

مرآت شهود مردم دیده ما ملک دو جهان سکه به نامت باد!!

مهر تو صفا ساخت غبار از دلها وصف تو گشاد عقده هر مشکلها

جویای تو اندیشه ندارد ای دوست از شیب و فراز و رهن منزلها

فریاد که همدم وفادار کم است گوهر طلب قلزم اسرار کم است

هر مهره شناس نیست در را صراف گوهر داریم ولی خریدار کم است

امروز کسی گوهر انسان نشناخت اسرار معانی رمز پنهان نشناخت

در بحر وجود معنوی غوطه نخورد فردای جزا جمال جانان نشناخت

پی نوشتها:

- ۱- غرک: فاجر، فاسد.
- ۲- کلیمچاتسکی س.ا. فهلویات درواز، جلد ۹، مسکو- لنینگراد، ۱۹۳۸.
- ۳- امیربیک حبیباف. دایره‌های ادبی بخارای شرقی. دوشنبه، ۱۹۸۴. ص ۱۶۰؛ گنج پریشان، تحقیق و تهیه امیربیک حبیباف. دوشنبه- ۱۹۸۴، ص ۲۹۶؛ لقا در دایره‌المعارف ادبیات و صنعت تاجیک، جلد ۲، دوشنبه - ۱۹۸۹، ص ۱۰۱.
- ۴- گنج زرافشان، تهیه و تحققة. ام‌سک حساف. ده‌شنبه، ۱۹۹۱، ص. ۱۷۴-۱۷۷.